

پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
ماه‌نامه علمی (مقاله علمی - پژوهشی)، سال نوزدهم، شماره هفتم، مهر ۱۳۹۸، ۳۰۷-۳۲۸

ارزیابی کتاب خاورمیانه از فروپاشی تا نظم‌یابی

بهرام نوازی*

چکیده

کتاب *خاورمیانه از فروپاشی تا نظم‌یابی* نوشته محمد ایوب تلاش کرده است تا به خاورمیانه عربی از منظر تأثیر بهار عربی در فروپاشی و ثبات دولت بپردازد. نویسنده معتقد است آنچه به نام بهار عربی شهرت یافته یک پدیده واحد و منسجمی نبوده، بلکه ناآرامی‌هایی بوده که به‌طور گسسته و منطبق با شرایط ملی هر یک از کشورهای عربی به‌وقوع پیوسته و حتی پس از گذشت زمان کوتاهی معلوم شده که سرابی گمراه‌کننده بیش نبوده و با بازگشت رژیم‌های خودکامه و به‌حاشیه‌راندن جنبش‌های دموکراتیک در هر یک از این مناطق یا فرورفتن در باتلاق بی‌ثباتی و تجزیه برخی کشورهای این منطقه در نهایت به سرخوردگی اسلام‌گرایان میانه‌رو انجامیده است و بیم آن می‌رود که اینان به گروه‌های افراطی بپیوندند و فروپاشی دولت در منطقه و نظم و ثبات در صحنه بین‌المللی را دامن بزنند. این مقاله در تلاش است تا با ارزیابی این کتاب، علاوه بر نقایص محتوایی، نقاط قوت و ضعف این اثر را در زمینه‌های شکلی، نگارشی، و ویرایشی و هم‌چنین در توضیح، ترجمه، و معادل‌یابی و منابع و ارجاعات کشف و آشکار کند و برای بازنگری در چاپ بعدی کتاب توصیه کند.

کلیدواژه‌ها: خاورمیانه، بهار عربی، قدرت‌های بزرگ، نظم، روابط بین‌الملل.

* دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)، navazeni@soc.ikiu.ac.ir
تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۲/۰۷، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۶/۰۴

Copyright © 2018, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose

۱. مقدمه

یکی از انواع طبقه‌بندی رایج در رشته روابط بین‌الملل دسته‌بندی جغرافیایی است که بر مبنای آن، واحدهای سیاسی فعال در این عرصه در مجموعه‌های مناطق جغرافیایی دسته‌بندی می‌شوند و با نام‌های قاره‌های آسیا، آفریقا، اروپا، آمریکا، و اقیانوسیه از آن‌ها یاد می‌شود. اهمیت برخی از زیرمجموعه‌های این مناطق مانند خاورمیانه به قدری با سرشت و سرنوشت روابط بین‌الملل عجین شده است که اهمیتی هم‌سنگ با قاره‌ها پیدا کرده و امروزه حتی مثلاً از قاره اقیانوسیه بیش‌تر زبان‌زد خاص و عام شده است؛ البته درباره تعریف و محدوده این منطقه هیچ‌گونه اتفاق نظری وجود ندارد و از حدود یک قرن پیش که این عنوان در میان جغرافی دانان، روزنامه‌نگاران، و دیوان‌سالاران رایج شده تاکنون چیزی جز یک اصطلاح مبهم و قراردادی مطرح نیست و تعریف یگانه و فراگیری در این باره وجود ندارد (کمپ و هارکاوای ۱۳۸۳: ۳۵؛ نقیب‌زاده ۱۳۷۳: ۲۶۶).

تا اوایل قرن بیستم و پیش از آن که منطقه‌ای به مثابه خاورمیانه مطرح شود قدرت‌های اروپایی بزرگ تصویری که از شرق یا خاور در ذهن خود پرورانده بودند منطقه اوراسیا (به استثنای روسیه) بود که از منطقه پایانی تمدن غربی شروع و امپراتوری عثمانی را دربر می‌گرفت (کمپ و هارکاوای ۱۳۸۳: ۳۶)، اما با آغاز قرن بیستم، خاورمیانه از این رو که بخشی از مناطق خاوری جهان بود و با توجه به دوری یا نزدیکی یا حد متوسط فاصله بخش‌های آن از اروپای غربی و نیز با توجه به ویژگی‌های جغرافیای سیاسی و موقعیت استراتژیک آن، چنین نامیده شد (غفاریان ۱۳۷۷). در این باره در ایسدل و بلیگ (۱۳۸۳: ۲۰)، قالیباف (۱۳۸۸)، و برخی دیگر این احتمال را مطرح کرده‌اند که اصطلاح خاورمیانه از اواسط قرن نوزدهم در اداره امور مربوط به هندوستان در وزارت خارجه استفاده شده باشد، اما استفاده گسترده آن در عرصه بین‌المللی به آلفرد تایر ماهان، استراتژیست و جغرافی‌دان آلمانی، که در استخدام نیروی دریایی ایالات متحده بود و به سال ۱۹۰۲ م بازمی‌گردد که در مقاله خود در همین سال با عنوان «خلیج فارس و روابط بین‌الملل» منطقه اطراف خلیج فارس را «خاورمیانه» نامید و تأکید کرد این منطقه پس از کانال سوئز مهم‌ترین گذرگاه روسیه تزاری برای تسلط بر هندوستان بوده و بریتانیا باید این گذرگاه را نیز سد کند. به نظر ماهان، تنگه جبل الطارق و جزیره مالت نیز می‌توانست در این منطقه قرار بگیرد. این مقاله به سرعت در مجله تایمز بازنشر یافت و سلسله مقاله‌های دیگری بر این اساس منتشر شد که گستره این منطقه را بیش‌تر توصیف می‌کردند (Adelson 1995: 24). این گونه نگریستن که از

قاره اروپا و آمریکا به منطقه عربی تا شبه‌قاره هند صورت گرفته بود تا آغاز جنگ جهانی دوم در مقابل خاور نزدیک (ترکیه و سواحل شرقی دریای مدیترانه) و خاور دور (چین) کاملاً رواج یافته بود (Beaumont et al. 1988: 16; Koppes 1976: 95-98; Palmer 1992: 12-13).



شکل ۱.

اولین کاربرد رسمی این واژه در دوران پس از جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۵۷ از سوی دولت ایالات متحده آمریکا و در دکترین آیزنهاور و اشاره به کانال سوئز صورت گرفت. از نظر جان فاستر دالس، وزیر خارجه وی، این منطقه چندان وسعت داشت که شامل لیبی در غرب و پاکستان در شرق، سوریه و عراق در شمال، و سودان و اتیوپی در جنوب می‌شد (Davison 1960: 665-75) و همان‌طور که قالیباف (۱۳۸۸) نیز تصریح می‌کند، در این سیر تدریجی، گستره خاورمیانه به «کشورهای غیرعربی مانند ایران، ترکیه، و رژیم صهیونیستی» نیز گسترش یافت. فرهنگ عمومی مریم - ویستر و فرهنگ بزرگ گیتی‌شناسی اصطلاحات جغرافیایی (جعفری ۱۳۷۳: ۱۴۳) نیز خاورمیانه را آن اندازه بزرگ کرده‌اند که شامل «کشورهای جنوب غربی آسیا و شمال آفریقا از جمله لیبی در غرب تا افغانستان در شرق» می‌شود و حتی فرهنگ جغرافیایی مریم - ویستر آن را بزرگ‌تر از این شامل افغانستان، پاکستان، هندوستان، و برمه نیز دانسته است. این درحالی است که برخی منابع افغانستان و پاکستان و حتی ترکیه را جزو خاورمیانه به‌شمار نیاورده و فقط به سرزمین‌های جداشده از امپراتوری عثمانی اکتفا کرده‌اند (نقیب‌زاده ۱۳۷۳: ۲۶۶؛ www.lse.ac.uk).

این منطقه در دور دوم ریاست جمهوری جورج دبلیو بوش پسر از این هم گسترده‌تر شد و در «طرح خاورمیانه بزرگ» که متأثر از عوامل سیاسی و اقتصادی بود تمام

کشورهای اسلامی به‌ویژه ایران، ترکیه، افغانستان، و پاکستان که از لحاظ اقتصادی و آزادی‌های سیاسی (دموکراسی) از دیگر نقاط جهان ضعیف‌تر بودند در این تعریف گنجانده شدند (Haeri 2004). باین‌حال، وزارت امور خارجه ایالات متحده در تعریف و استنباطی که هم‌چنان از خاورمیانه دارد از این منطقه با اصطلاح Near Eastern Affairs یاد می‌کند که شامل کشورهای جنوب غرب آسیا و شمال آفریقا تاجایی که به سرزمین غرب متصل است می‌شود (<http://www.state.gov/p/nea/ci>).

در حالی که برخی منابع روسی حتی حوزه قفقاز جنوبی شامل سه کشور آذربایجان، ارمنستان، و گرجستان را نیز جزو «امتداد شمالی» این منطقه به‌شمار آورده‌اند (Novikova 2000: 60)، اطلس جهانی حتی کشورهای آسیای مرکزی را نیز در این تعریف گنجانده و در توجیه این تقسیم‌بندی، علاوه‌بر عامل جغرافیا، به اشتراکات فرهنگی ملل این منطقه نیز استناد کرده است (<http://www.worldatlas.com>).



شکل ۲.

وزارت خارجه چین هم، به‌مثابه کشوری که از شرق به این منطقه نگریسته است، از آن با عنوان «غرب آسیا و شمال آفریقا» (Western Asia and North Africa) یاد می‌کند و این منطقه را منطقه‌ای استراتژیک، بسیار مهم، و درعین حال از لحاظ سیاسی بسیار حساس می‌داند که شامل کشورهای عربی حوزه‌های خلیج فارس، شرق مدیترانه، و شمال آفریقا و هم‌چنین کشورهای غیرعرب ایران، ترکیه، سودان جنوبی، و اسرائیل است (<http://www.fimprc.gov>).

مسئله ثبات و تغییر یا نظم و فروپاشی در نظام بین‌الملل و در درون واحدهای سیاسی تشکیل‌دهنده این نظام نیز یکی دیگر از مباحث مهم رشته روابط بین‌الملل است که جیمز روزنا از آن در مقاله‌ای با عنوان «حکمرانی، نظم، و تغییر در سیاست جهانی» (۱۹۹۲) چنین نام برده است. آنچه ما فروپاشی یا تغییر می‌نامیم در تعریف روزنا، زمانی که بلوک کمونیستی و اتحاد شوروی فروپاشیده بود، عبارت بود از «فرسایش الگوهای جاافتاده، شل شدن نظم، ضعف در حکمرانی تازمانی که الگوهای تازه‌ای بتوانند شکل گرفته و خود را جای‌گزین رویه موجود در سیاست جهانی بکنند» (Rosenau 1992: 1). بسیاری از متفکران حوزه انقلاب‌ها هم به زمینه‌های بروز تغییر و پی‌آمدهای آن در عرصه داخلی واحدهای سیاسی و عرصه منطقه‌ای و جهانی پرداخته‌اند. از نظر اینان وقتی تغییر مهم و ناگهانی در توزیع ثروت و موقعیت اجتماعی صورت گیرد، لاجرم شیوه‌های شامل خشونت یا تهدید به خشونت علیه رهبران، شهروندان، یا هردو به‌کار می‌رود که به انقلاب توصیف می‌شود (Stone 1966: 159-164; Hunter 1940: x; Neumann 1949: 333-334).

یکی از آثاری که در حوزه روابط بین‌الملل و به‌ویژه درباره خاورمیانه و مسئله ثبات و تغییر و زمینه‌های داخلی و نقش قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی در حفظ یا فروپاشی آن به‌چاپ رسیده کتاب *آیا خاورمیانه از درون متلاشی خواهد شد؟* (Will the Middle East Implode) نوشته محمد ایوب است که به زبان انگلیسی در مارس ۲۰۱۴ از سوی انتشارات پولیتی به‌چاپ رسید و ترجمه این اثر در فارسی با یک سال فاصله در سال ۱۳۹۴ و با عنوان *خاورمیانه از فروپاشی تا نظم‌یابی* از سوی پژوهشکده مطالعات راهبردی منتشر شده است. مقاله حاضر به ارزیابی این کتاب پرداخته و تلاش می‌کند تا ضمن معرفی نقاط قوت و ضعف آن زمینه را برای ارتقای جایگاه اثر و اصلاح اطلاعات و مطالب مورد استفاده دانشجویان و خوانندگان آن فراهم کند.

۲. معرفی نویسنده

مؤلف کتاب محمد ایوب است که در سال ۱۹۴۲ متولد شده و در حال حاضر استاد رشته روابط بین‌الملل در کالج جیمز مدیسون و هم‌زمان استاد گروه علوم سیاسی دانشگاه ایالتی میشیگان در ایالات متحده و هم‌چنین هماهنگ‌کننده برنامه مطالعات اسلامی در این دانشگاه است (<http://www.jmc.msu.edu>; <http://web.archive.org>). این استاد آمریکایی هندی‌تبار، که کارشناس مسائل جنگ و امنیت در جهان پسااستعمار است، در حوزه‌های ژئوپلیتیک، مسائل امنیتی آسیای جنوبی، آسیای جنوب شرقی، جهان سوم، و برخورد مذهب و سیاست در جهان اسلام آثار متناهی دارد. در دهه ۱۹۸۰ با انتقاد از نظریه نوواقع‌گرایی کنت والتز نظریه «واقع‌گرایی فرودستان» (subaltern realism) را مطرح کرد و در دهه ۱۹۹۰ به تقویت مبانی نظری آن پرداخت. در این نظریه، محمد ایوب در پی تبیین عوامل اصلی شکل‌دهنده به رفتار دولت‌های جهان سوم، نگرانی‌های اساسی نخبگان این دولت‌ها، و ریشه‌های درگیری‌ها در جهان سوم بوده است. ایوب در تبیین این نظریه تا جایی پیش می‌رود که به نظریه واقع‌گرایی به دلیل نادیده‌گرفتن اهمیت جهان سوم انتقاد وارد می‌کند. وی که از نابرابری در نظریه‌پردازی روابط بین‌الملل ناخرسند است مفهوم‌سازی جای‌گزینی را برای این رشته پیش‌نهاد می‌دهد. از نظر وی شرایط دولت‌های جهان سوم با شرایط دولت‌های اصلی صنعتی تفاوت قابل‌توجهی دارد؛ از آن‌جاکه دولت‌های جهان سوم به‌طور کلی ضعیف و از نظر اقتصادی و نظامی به‌خصوص به دولت‌های صنعتی وابسته‌اند، مجبورند که به حداقل سود و مزایای کوتاه‌مدت رضایت دهند و از منافع درازمدت و کامل صرف‌نظر کنند. ارتباطات این دولت‌ها به‌خصوص از نظر امنیتی نیز فقط با دولت‌های هم‌جوار خود است که همین ویژگی را دارند و علاقه چندانی به امنیت بین‌المللی نشان نمی‌دهند (Ayooob 2002).

۳. معرفی کتاب

این کتاب که به‌همت مهدی زیبایی و سجاد بهرامی‌مقدم به زبان فارسی ترجمه و در سال ۱۳۹۴ از سوی پژوهشکده مطالعات راه‌بردی منتشر شده به‌گواهی مترجمان، «آخرین اثر» از این استاد است و «اثری جامع و دربرگیرنده زوایای مختلف پژوهی وی» است (ایوب ۱۳۹۴: ۱۲). شناس‌نامه کتاب نامی از عنوان کتاب اصلی (*Will the Middle East Implode*) نبرده است که معادل دقیق آن *آیا خاورمیانه از درون متلاشی خواهد شد؟* و در مارس

۲۰۱۴ از سوی انتشارات پولیتی به چاپ رسیده است. گرچه مترجمان این اثر مدعی‌اند که «این اثر تنها کتاب نگاشته‌شده در خصوص ناآرامی‌های عربی است که به ابعاد منطقه‌ای قیام‌های مورد بحث می‌پردازد» (همان: ۱۲-۱۳)، کتاب‌خانه ملی و مرکز اسناد جمهوری اسلامی ایران کتاب‌های دیگری را در این باره معرفی می‌کند که برخی از آن‌ها حتی پیش از انتشار این اثر هم وجود داشته‌اند؛ از جمله این‌ها *برهم‌زدن نظم جهانی* (۱۳۹۰) و *چالش مشروعیت و بازسازی نظم سیاسی در خاورمیانه* (۱۳۸۲) است؛ البته با تأکید بر عبارت «بیداری اسلامی» کتاب‌های دیگری نیز وجود دارند که پیش‌تر از این منتشر شده‌اند؛ از جمله *بیداری اسلامی در خاورمیانه* (۱۳۹۳).

مترجمان این اثر که مدعی «آشنایی ... با مختصات فکری و آثار پروفیسور ایوب در حوزه روابط بین‌الملل» هستند این اثر را مجموعه‌ای از «شش مقاله کوتاه» دانسته‌اند که «شرایط بحرانی خاورمیانه را تا لحظه انتشار کتاب از منظر ژئوپلیتیکی و در بستری تاریخی تبیین» می‌کند (همان: ۱۳)، اما ساختار اثر از نوع سازمان‌دهی فصول کتابی است و خود نویسنده نیز در ابتدای کتاب که به «سیاس‌گزار» اختصاص یافته به «نگارش کتاب» به پیش‌نهاد لوئیس نایت، سردبیر ارشد انتشارات پولیتی، و انعقاد «قرارداد تألیف» آن تصریح کرده و از ارزیابی‌های نقادانه «طرح اولیه کتاب» یاد کرده است (همان: ۷) که حکایت از یک طرح یک‌پارچه و منسجم در یک محدوده زمانی مشخص دارد. این محدوده زمانی که تا سال ۲۰۱۳ ادامه یافته است در همه فصول رعایت شده و مؤلف در جای‌جای کتاب به «فصل‌های آتی» (همان: ۲۳) یا «فصل گذشته» (همان: ۵۱) تصریح کرده است.

نویسنده در مقدمه کتاب که از عنوان «فصل اول: پس از بهار عربی» یاد کرده بحث خود را با «بهار عربی» و «شدت و حدت» گوناگون این «میراث» در سرزمین‌های عربی خاورمیانه آغاز کرده و دو سؤال را در حکم سؤالات اصلی طرح تحقیق خود مطرح کرده است که عبارت‌اند از: آیا بهار عربی سرابی است که در نهایت به سرخوردگی منجر خواهد شد؟ یا این ناآرامی‌ها در عمل قاصد روزهای بهتری‌اند؟ البته نویسنده بلافاصله پاسخ کوتاهی را هم در ذهن خود آماده کرده که به‌منزله فرضیه این تحقیق می‌توان پذیرفت و آن این‌که «تاکنون شواهد و قرائن مبین تفسیر اول است». گرچه نویسنده در فصول بعدی از موضوع بهار عربی عبور کرده و وارد دو مقوله کشمکش اسرائیل - فلسطین و چالش هسته‌ای ایران نیز شده، سعی کرده است این دو مسئله را با بهار عربی مرتبط کند و نتیجه آن را بر فروپاشی دولت و سیاست در خاورمیانه بازتاب دهد. به نظر وی، در نتیجه این ناآرامی‌ها، «حجم عظیمی از بلا تکلیفی در سیاست خاورمیانه» بروز کرده که نه فقط

«محاسبات اکثر بازیگران منطقه‌ای و خارجی را مختل نموده»، بلکه وضعیت منطقه بی‌ثبات خاورمیانه را نیز به مرحله «قابل انفجار» تبدیل کرده است (همان: ۱۵).

نویسنده در فصل اول خود به «پنج منبع عمده چالش بالقوه» در منطقه خاورمیانه اشاره می‌کند که عبارت‌اند از: ۱. نقش در حال افزایش اسلام سیاسی و واکنش شدید ضداسلام‌گرایی؛ ۲. کشمکش دائمی اسرائیل و فلسطین؛ ۳. تلاش ایران برای کسب قابلیت‌های اتمی؛ ۴. تشدید رقابت بین قدرت‌های منطقه‌ای به‌ویژه میان ایران، عربستان سعودی، و ترکیه؛ ۵. نقش و منافع قدرت‌های بزرگ (همان: ۱۸). نویسنده در این فصل دوباره تأکید می‌کند که یکی از نتایج «مستقیم بهار عربی» فروپاشی دولت یا وضعیت رو به زوال دولت در بخش‌هایی از این منطقه است که پیش‌تر نیز بی‌ثبات بوده است و در نتیجه این تغییر، جامعه بین‌المللی شاهد «ظهور مجدد و درعین حال شدید رقابت‌های منطقه‌ای» و «شگفت‌زده» از چنین رقابتی است (همان: ۱۹). در ادامه نویسنده پرسشی را مطرح می‌کند که پاسخش از نظر نویسنده معلوم است: «آیا فراست سیاسی و نوآوری دیپلماتیک می‌تواند خاورمیانه را از لبه پرتگاه دیده‌شده بازگرداند؟» (همان: ۲۳). نویسنده پیش‌تر در تشریح وضعیت مصر و مقایسه آن با لیبی از «هوشمندی رهبران» مصر تعریف کرده بود که با کودتای نظامی علیه رئیس‌جمهور مرسى این کشور را «به‌طور موقت از وضعیت آناارشی خارج» کردند (همان: ۲۲)؛ البته این پاسخ فقط درباره موقتی بودن این راه‌حل ابتکاری است، اما برای کل منطقه از فصل‌های بعدی معلوم می‌شود که نویسنده هوشمندی رهبران قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی را نیز ضروری می‌داند.

نویسنده در فصل دوم به موضوع «چالش اسلام‌گرایی» پرداخته و معتقد است «اسلام‌گرایی به ایدئولوژی سیاسی مبهمی اشاره دارد که مدعی است اسلام در پاره‌ای از اشکال یا مدل‌ها باید به چهارچوب قانونی و خط‌مشی‌های سیاسی دولت‌هایی که بیش‌تر جمعیت آن‌ها را مسلمانان تشکیل می‌دهند جهت دهد» (همان: ۲۵). نویسنده دلیل خود بر این ادعای «ایدئولوژی سیاسی مبهم» را «احزاب و جنبش‌های اسلام‌گرایی می‌داند که اساساً طی قرن بیستم شکل گرفتند و در نتیجه تعامل جوامع اسلامی با غرب و در موضع ضعف به‌وجود آمدند» (همان). به‌نظر وی، تشخیص جریان‌های اسلام‌گرا از این ضعف و «نقص بنیادی» دورشدن از «هنجارهای اصلی رفتار اسلامی» بود و برداشت آن‌ها این بود که «اگر قوانین اسلامی بتواند در عرصه حیات سیاسی کشورهاشان پیاده شود جوامع اسلامی قدرت و شکوه پیشین خود را دوباره به‌دست خواهند آورد» (همان: ۲۵-۲۶). از این‌رو، به‌نظر وی «جنبش‌های اسلامی به همان اندازه که محصول مدرنیته بودند، به‌عنوان واکنش

به مدرنتیه نیز محسوب می‌شدند» (همان: ۲۶). دلیل دیگر نویسنده بر مبهم‌بودن «الگوهای متفاوت رهبری و باورهای روشن‌فکری» است که باعث تنوع احزاب و جنبش‌های اسلامی در «بافت‌های ملی متفاوت» شده و «درعین‌حال اسطوره‌ی یک‌پارچگی اسلامی را از بین برده» است (همان). نویسنده این طیف گسترده‌ی احزاب و جنبش‌های اسلامی را شامل سه جریان و به‌دلیل همین «ابهام»، هریک را به دسته‌های مختلف تقسیم می‌کند:

۱. جریان اصلی یا جریان غیررادیکال مانند حزب النهضة تونس، اخوان‌المسلمین مصر و اردن، جبهه‌ی عمل اسلامی اردن، و حزب عدالت و توسعه‌ی ترکیه و مراکش (همان: ۲۶-۳۱) که اساساً از «سازوکارهای سیاسی» الهام گرفته‌اند و هدف اصلی آن‌ها «تشکیل ائتلافی گسترده برای کسب قدرت سیاسی جهت آمیختن کارکرد دولت با ارزش‌های اجتماعی اسلام است» (همان: ۲۶)؛

۲. سلفی‌ها که «قوانین اسلامی سخت‌گیرانه و مطابق با متن (قرآن) را دنبال می‌کنند و رفتار خود را برپایه‌ی نمونه‌ی ارائه‌شده توسط اولین نسل مسلمانان زاهد، سلف صالح یا نیاکان صالح، الگوبرداری و هدایت می‌کنند» (همان: ۲۷)؛

۳. جریان سومی که «حاشیه‌ای» و بخش کوچکی از جهان اسلام را تشکیل می‌دهند، دربرگیرنده‌ی گروه‌های نظامی و تشکیلات افراطی‌اند که گرچه برخی زیر چتر سلفی‌ها قرار می‌گیرند، عمدتاً با آن‌ها اختلاف دارند و از نظر نویسنده «سازمان‌های لنینیستی هستند که محصول پیوندزنی بین محافظه‌کاری اجتماعی و رادیکالیسم سیاسی می‌باشند». نویسنده این دسته را «جهادی‌ها» نامیده و از «مجاهدین ... که در راه خدا مبارزه می‌کنند» جدا کرده و معتقد است «جهادی‌ها به‌هیچ‌وجه ریشه در شعائر اسلامی ندارند» (همان: ۲۷-۲۸).

در کنار احزاب و جنبش‌های اسلامی سیاسی، نویسنده از اسلام سیاسی ولی ضدانقلابی هم یاد می‌کند که رهبری این جریان «علیه تغییر دموکراتیک در سایر مناطق جهان عرب» برعهده‌ی عربستان سعودی است (همان: ۳۷). این کشور نه‌تنها با صدور فتوا هرگونه مخالفت با حکومت سعودی را «غیراسلامی» خوانده است، بلکه با کمک نیروهای امنیتی خود به‌شدت با تظاهرکنندگان شیعه و شیعیان در بحرین درمقابل هرگونه تغییر دموکراتیکی مقابله می‌کند (همان: ۳۷). گرچه بحث اصلی نویسنده احزاب و جنبش‌های اسلامی سنی در خاورمیانه است، در فصل دوم به «اسلام‌گرایی شیعه» در کشورهای عراق، لبنان، و بحرین هم پرداخته است و مانند تقسیم‌بندی بالا از احزاب و جریان‌های سنی، از «جریان اصلی اسلام‌گرایان شیعه»، و «نقش مهم» آن در ناآرامی‌های عربی نیز یاد کرده است و

حزب الوفاق بحرین را یک حزب میانه‌روی شیعه در این جریان نام می‌برد که «در آغاز بازیگر اصلی در بسیج دموکراتیک علیه رژیم اقتدارگرای الخلیفه در جزیره بحرین بود» (همان: ۴۵).

نویسنده در فصل سوم به موضوع «بن‌بست در موضوع فلسطین» پرداخته و معتقد است جنبش اسلام‌گرایی مانند حماس که نقش یک «بازیگر عمده» در کشمکش طولانی‌مدت میان اسرائیل و فلسطین را بازی کرده سازمانی است که «ملی‌گرایی و ایدئولوژی‌های اسلامی را از لحاظ سیاسی و نظامی برای مبارزه علیه اشغال بیگانه ترکیب می‌کند» (همان: ۵۱) و خود «زاده کشمکش استعمارگران یهودی و جمعیت عرب بومی بر سر فلسطین» است که ریشه در دهه ۱۹۲۰ و شروع قیمومیت بریتانیا بر این سرزمین و تسهیل مهاجرت یهودیان از اروپا به این سرزمین شد (همان: ۵۲). به‌نوشته نویسنده، آغاز قیام در برابر این اقدام از سوی اخوان المسلمین بود و حماس نیز بازوی سیاسی همین جنبش بود که به‌طور رسمی در ۱۹۸۷ شکل گرفت (همان: ۵۱). به‌نظر نویسنده از جمله آثار بهار عربی می‌تواند هم‌دلی مردم مصر و حکومت منتخب اخوان المسلمین که برخاسته از این تمایل عمومی مردمی است با مردم غزه و تلاش برای برداشتن محاصره غزه و همکاری نکردن با اسرائیل در این زمینه باشد (همان: ۶۳) که در این صورت اسرائیل «به‌شدت از کودتای نظامی در مصر حمایت و برای حفاظت از حکومت در برابر نتایج منفی سرنگونی نظامی یک حکومت منتخب، به‌شدت لابی کرد» (همان: ۶۴).

فصل چهارم به رقابت‌های منطقه‌ای و جهانی اختصاص دارد و نویسنده تأکید می‌کند که همه این ناآرامی‌ها و نتایج آن‌ها «به‌شدت متأثر از محیط‌های جهانی و منطقه‌ای بزرگ‌تر به‌ویژه کنش‌ها و واکنش‌های قدرت‌های بزرگ منطقه‌ای و هم‌چنین قدرت‌های فرامنطقه‌ای دارای منافع اقتصادی و استراتژیک مهم در خاورمیانه بوده است» (همان: ۷۳). شدت این تأثیرپذیری به قدری است که از نظر نویسنده «بهار عربی هرگز پدیده‌ای مستقل نبود، اکثر مردم در طول فاز ابتدایی آن زمانی که به‌نظر می‌رسد مصر و تونس روند امور را به‌سمت آینده‌ای دموکراتیک برای منطقه هدایت می‌کنند، گم‌راه شدند» (همان: ۷۴). به نوشته وی «سیاست‌ها و مداخلات نظامی و سیاسی قدرت‌های بیرونی اغلب وضعیت کشمکش‌های داخلی را بدتر نموده و فرایند گذار به جوامع باز و دموکراتیک را بی‌نهایت پیچیده کرده‌اند» (همان)؛ البته نویسنده رفتار قدرت‌های بیرونی در مصر، لیبی، یمن، سوریه، و بحرین را بررسی کرده (همان: ۷۵-۸۴) و آن‌ها را در دو دسته «پیش‌برد افراطی تغییر رژیم» و «مداخله خارجی در فرایند تلاش‌های داخلی» طبقه‌بندی کرده است و آن‌گاه لیبی را

«نمونه‌ای برجسته» از رفتار نخست و سوریه و بحرین را به دلیل وجود پایگاه روسیه در اولی و پایگاه ایالات متحده آمریکا در دومی نمونه‌هایی از رفتار دیگری معرفی می‌کند (همان: ۸۴) که در هریک از این‌ها حمایت، مخالفت، یا حتی رأی امتناع قدرت‌های جهانی مانند ایالات متحده و روسیه، عربستان سعودی، ترکیه، و ایران به منزله رقیبان منطقه‌ای یک‌دیگر در هدایت و سازمان‌دهی امور جهان عرب اثرگذار بوده است. به نظر نویسنده، سوریه «به بخشی از منازعه بزرگ منطقه‌ای برای [دست‌یابی] به برتری بدل شده که اساس مربوط به باز شکل‌گیری دو موازنه قدرت دارای ارتباط درونی است: یکی بین ایران و عربستان سعودی در خلیج فارس و دیگری موازنه قدرت کلی در خاورمیانه بین محور آمریکایی - اسرائیلی و ایران» به طوری که، کشمکش سوریه را باید «صرفاً در بطن کشمکش بزرگ‌تر موجود در خاورمیانه برای کسب قدرت و تداوم نفوذ قابل‌درک» دانست و همین وضعیت است که راه‌حل کشمکش سوریه را «[اگر نگوییم کاملاً غیرممکن] بی‌نهایت دشوار می‌سازد» (همان: ۹۹).

نویسنده در فصل پنجم به موضوع ایران و چالش هسته‌ای پرداخته و معتقد است که این موضوع «بر اکثر نگرانی‌های غرب در رابطه با خاورمیانه از جمله کشمکش اسرائیل - فلسطین سایه افکنده است» و آن را نه فقط برای اسرائیل و آمریکا، بلکه «برای تمامی قدرت‌های بزرگ غربی به اولویت اول سیاست خارجی» تبدیل کرده و در «صدر برنامه شورای امنیت سازمان ملل» قرار داده است (همان: ۱۰۳). به نوشته نویسنده، با وجود امضای پیمان منع کثیر تسلیحات هسته‌ای (ان‌پی‌تی)، ایران به دور از اطلاع آژانس بین‌المللی انرژی اتمی «فعالیت‌های مخفیانه‌ای» در زمینه ساخت کارخانه غنی‌سازی اورانیوم در نطنز، راکتور تحقیقاتی آب سنگین در اراک، مرکز غنی‌سازی زیرزمینی اورانیوم در فوردو، و خرید تکنولوژی سانتریفیوژ و همچنین سانتریفیوژهایی از شبکه هسته‌ای عبدالقدیرخان، دانشمند پاکستانی، انجام داده است که سال‌ها بعد از سوی عوامل اطلاعاتی اسرائیل و آمریکا فاش شده است (همان: ۱۰۴ - ۱۰۵). با وجود اصرار ایران بر این که این برنامه اهداف نظامی ندارد، اما نگرانی غرب از این است که این فعالیت مخفیانه برای ساخت «تسلیحات اتمی» باشد و از همین رو، آژانس بین‌المللی انرژی اتمی پرونده ایران را در سال ۲۰۰۶ به شورای امنیت ارجاع داد و از آن زمان موضوع «حمله به مراکز هسته‌ای ایران» همواره در «روی میز» ارتش اسرائیل و مقامات ارشد آمریکایی بوده است (همان: ۱۰۵ - ۱۰۷)؛ البته نویسنده با اشاره تهدیدهای مکرر اسرائیل و آمریکا و تحریم‌های اقتصادی فزاینده شورای امنیت سازمان ملل در سال‌های

۲۰۰۶، ۲۰۰۸، و ۲۰۱۰ معتقد است که هیچ‌کدام از این‌ها مؤثر واقع نشده و ایران هم‌چنان به برنامه خود ادامه داده و «دلایل واقعی» چیزی جز وجود «زرادخانه اتمی نیرومند و سامانه‌های پیچیده تکنولوژی هسته‌ای» اسرائیل درمقابل همسایگان خود و «ارتباط خصمانه جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده از زمان انقلاب ایران در سال ۱۹۷۹» نبوده است (همان: ۱۰۷-۱۱۰).

فصل ششم درواقع، ارزیابی نهایی نویسنده از تحولات بهار عربی، کشمکش اسرائیل - فلسطین و چالش هسته‌ای ایران است و در این فصل نویسنده تلاش کرده تا فرضیه خود درباره فروپاشی دولت و سیاست در خاورمیانه را محک زند. از نظر نویسنده، «رژیم‌های اقتدارگرا عامل اصلی حفظ اتصال اجزای دولت به یکدیگر بودند»، اما بهار عربی در «تقریباً تمامی بخش‌های خاورمیانه از شمال آفریقا تا خلیج فارس» نتیجه‌ای جز «غالباً مخرب» نداشته و تصویری که وی از «آینده جهان عربی» ترسیم کرده «باتلاقی از نظام‌های سیاسی ورشکسته، دولت‌های ناتوان، جنگ‌های نیابتی، و چشم‌انداز خیزش مجدد رادیکالیسم اسلامی» است (همان: ۱۲۹). نویسنده هشدار می‌دهد که سرنگونی مرسی و «سرکوب وحشیانه» اخوان المسلمین مصر موجب خواهد شد که اسلام‌گرایان خاورمیانه را «به سمت نگرش نظامی افراط‌گرایان که منکر مصالحه ایدئولوژیکی و دموکراسی هستند» بکشاند (همان: ۱۳۴). گذشته از این تقابل درونی افراط‌گری و میانه‌روی در جهان عرب سنی، نویسنده درباره کشمکش فرقه‌ای موازی دیگری «میان افراطیون شیعه و سنی» در منطقه به‌ویژه در عراق، سوریه، لبنان، و کرانه‌های عربی خلیج فارس نیز هشدار می‌دهد (همان: ۱۳۷). به نظر وی، حمله سال ۲۰۰۳ آمریکا به عراق موجب شد تا «موازنه قدرت فرقه‌ای در این کشور ثروت‌مند نفتی» تغییر کند و «هلال حاصل خیز را به خلیج فارس متصل» کند (همان: ۱۳۹). به نظر وی، این کشمکش فرقه‌ای به «بخشی از جنگ سرد منطقه‌ای بین ایران شیعی و عربستان سعودی وهابی تبدیل شده» و بر اختلاف این دو قدرت که «از قبل بر سر نقش رهبری در خلیج فارس سرشار از انرژی درحال ستیز و کشمکش» بودند افزوده و ورود این دو کشور به جنگ داخلی سوریه «شکاف شیعی - سنی» را به «خط اصلی گسل در سیاست خاورمیانه» تبدیل کرده است (همان: ۱۴۰)؛ البته نویسنده با استناد به مواردی از جمله اختلاف میان هویت‌های قومی، قبیله‌ای، و ایدئولوژیک میان شیعیان عرب و ایرانی و هم‌چنین اختلاف میان روحانیون بلندمرتبه شیعه عراق با ایران و رقابت حوزه‌های علمیه نجف و قم تأکید می‌کند که نباید درباره آن‌چه عربستان سعودی و متحدانش تهدید «شکل‌گیری هلال

شیعی تحت قیمومیت ایران» تبلیغ می‌کنند اغراق کرد، اما فی‌نفسه «سرشت بی‌ثبات منطقه را به‌طور چشم‌گیری تشدید می‌کند» (همان: ۱۴۰-۱۴۱).

از آن‌جاکه متن دست‌نوشته کتاب در سال ۲۰۱۳ تهیه شده و تا انتشار آن در سال ۲۰۱۴ فرصت کوتاهی برای نویسنده فراهم شد تا اطلاعات تکمیلی را به‌روزرسانی کند، بخشی با عنوان «سخن پایانی» در پس «نتیجه‌گیری» کتاب گنجانده شده و نویسنده در آن تلاش کرده تا تحلیل خود را درباره سه رخداد مهم آن سال اضافه کند: «بحران تسلیحات شیمیایی سوریه»، «جذابیت دیپلماسی ایران»، و «زمستان عربی». در انتهای «سخن پایانی» نیز نویسنده دوباره «تردید جدی» خود را از «وجود ... خبرهای خوشی از جهان عرب» در آینده پیش‌رو فروگذار نکرده است (همان: ۱۵۴).

۴. امتیازات شکلی و محتوایی کتاب

این اثر به‌منزله یک منبع جانبی برای دو درس دانشگاهی «سیاست و حکومت در خاورمیانه» در مقطع کارشناسی علوم سیاسی و «مناطق نفوذ ابرقدرت‌ها و قدرت‌های بزرگ» در مقطع کارشناسی ارشد علوم سیاسی از بیش‌تر مؤلفه‌های جامعیت‌سوری برخوردار و از شیوه علمی در نگارش آن بهره‌مند است. کتاب در جلد مقوایی و در قطع رقعی منتشر شده که با توجه به حجم ۱۷۲ صفحه‌ای آن قطع مناسبی است.

از نظر محتوایی نیز اطلاعات مفید و دست‌اولی درباره ریشه بروز بهار عربی و پیش‌بینی عالمانه‌ای ارائه شده است که چنان‌چه روند تحولات به همین ترتیب ادامه یابد، به‌زودی «زمستان عربی» فراخواهد رسید و فعالان سیاسی میانه‌رو که جریان اصلی اسلام‌گرایی در منطقه را در اختیار دارند دست‌خوش سرخوردگی می‌شوند و برخی نیز به گروه‌های افراطی تمایل پیدا خواهند کرد. نویسنده هم‌چنین بر این یافته خود تأکید می‌کند که با وجود وصف «بهار عربی» و «واکنش زنجیره‌ای» هر یک از رخدادهای این منطقه، این آشوب‌ها «در بافت‌های ملی گسسته» به‌وقوع پیوسته (همان: ۱۶) و تاکنون «هیچ‌گونه تلاشی در زمینه متحد‌نمودن جهان عرب تحت لوای بهار عربی صورت نگرفته است» (همان: ۱۷). به این ترتیب، این احساس به خواننده منتقل می‌شود که صرف‌نظر از اندک گروه‌های جهادی مانند القاعده که اهداف فراملی را در سر می‌پروراند، خطری از جانب تشکیل یک خلافت اسلامی یا امت واحده اسلامی نمی‌تواند جهان رقیب را تهدید کند، بلکه خطر واقعی فروپاشی همین دولت‌های ملی کنونی و غلطیدن به ورطه جنگ داخلی فرقه‌ای یا تثبیت اقتدارگرایی است.

۵. کاستی‌های شکلی و محتوایی کتاب

۱.۵ کاستی‌های شکلی

طرح روی جلد کتاب گرچه رنگی و جذاب است، تصویری از خاورمیانه را درشت‌نمایی کرده که با هیچ تعریفی از این منطقه سازگار نیست و به‌ویژه این‌که با محتوای کتاب هم ناسازگار است. در این کتاب، نویسنده از بهار عربی که از تونس و مصر آغاز و به سراسر کشورهای عربی در خاورمیانه و شمال آفریقا حتی به کشور مالی تسری یافته سخن رانده و ایران و ترکیه و کشورهای عربی حوزه خلیج فارس را هم مورد توجه قرار داده است. به این ترتیب، این منطقه درشت‌نمایی شده از یک سو، بزرگ‌تر از منطقه خاورمیانه است، چراکه ترکیه و افغانستان، پاکستان، هند، شاخ آفریقا، قفقاز، و بخشی از اروپای شرقی و روسیه را در تصویر خود گنجانده و از سوی دیگر، کوچک‌تر است، چراکه از حوزه شمال آفریقا فقط مصر و نیمی از لیبی را در خود جای داده است.

این کتاب با وجودی که برگرفته از یک «طرح تحقیق» علمی است، اما از جدول، تصویر، و نقشه بهره‌ای نجسته است. خاورمیانه با کشورهای درون آن در یک نقشه، وضعیت بی‌ثبات و در حال تجزیه برخی کشورهای این منطقه به صورت تصویر و نقشه، و بسیاری از ارقام و آمار ذکر شده در متن به صورت جدول می‌توانست درک مطلب را هموارتر کند و گستره «خاورمیانه» از نظر نویسنده را مشخص کند. در زمینه حروف‌نگاری و قواعد عمومی نگارش و ویرایش تخصصی موارد بسیاری از اغلاط مشاهده شد که خوانش و درک متن را قدری دشوار کرده است و ویرایش مجدد کتاب را الزامی می‌سازد.

ساختار مطالب با وجودی که از ترتیب منطقی رضایت‌بخشی برخوردار است، اما در انتهای همه فصول، بندی که به خلاصه فصل اختصاص یافته بدون عنوان است. در یک مورد هم در فهرست مطالب و سازمان‌دهی فصول «نتیجه‌گیری» پایانی مؤلف در ادامه فصل ششم آورده شده که بهتر است در صفحه جداگانه و با سرصفحه‌ای با همین عنوان می‌آمد، چراکه برای خواننده شبهه‌ای ایجاد می‌شود که این نتیجه‌گیری فصل است و نه نتیجه‌گیری پایانی.

۲.۵ کاستی‌های محتوایی

این کتاب از نظر محتوایی نیز با کاستی‌هایی روبه‌رو است. نخستین کاستی در این زمینه نبود یک تعریف جامع و مانع از موضوع اصلی کتاب یعنی خاورمیانه است. حتی مترجمان

کتاب نیز تلاشی در این زمینه نکرده‌اند و در ترجمه خود همین معادل لفظ‌به‌لفظ را به‌کار برده‌اند. همان‌طور که در مقدمه این مقاله توضیح داده شده، نام‌گذاری این منطقه جغرافیایی از منظر یک غربی اروپایی و آمریکایی صورت گرفته است، در حالی که از منظر یک شرقی و برای مثال یک ایرانی، باید از معادل «غرب آسیا و شمال آفریقا» استفاده شود؛ البته وقتی نویسنده از «میراث بهار عربی» و این که «سرابی بود که در نهایت منجر به سرخوردگی خواهد شد» (همان: ۱۵) و در بررسی شدت و حدت این سرخوردگی فقط به کشورهای عربی «از تونس تا بحرین» می‌پردازد و ادامه می‌دهد «این شکل از حوادث موجودیت یک نظام عربی را به‌تصویر کشید که از مرزها فراتر می‌رود و مبتنی بر پیوستگی زبانی و دسترسی مشترک به رسانه‌های عرب‌زبان در اشکال الکترونیکی و چاپی است» (همان: ۱۶)، می‌توان چنین نتیجه گرفت که منظور نویسنده از خاورمیانه، بیش‌تر کشورهای عربی است و توجه به سه کشور غیرعرب ترکیه، ایران، و اسرائیل، به‌دلیل اثرگذاری این سه کشور در آن تحولات و حوادث عربی و تأثیرپذیری آن سه از این‌هاست. حتی اگر منظور نویسنده از خاورمیانه را کشورهای عربی فرض کنیم، باز با تعریف رایج خاورمیانه سازگار نیست، چراکه این مرکزیت باید در حوزه خلیج فارس باشد، در حالی که نویسنده «نقش رهبری سنتی ... در جهان عرب» و «مهد اسلام سیاسی در جهان عرب» را فقط برای کشور مصر قائل است (همان: ۱۳۳). به این ترتیب، هدف نویسنده از مطالعه سه کشور ترکیه، ایران، و اسرائیل تأکید بر سه قدرت منطقه‌ای بوده که در کنار عربستان سعودی در تلاش برای مدیریت بهار عربی با یک‌دیگر رقابت می‌کنند؛ همان‌طور که ایالات متحده آمریکا و فدراسیون روسیه و اتحادیه اروپا به‌مثابه قدرت‌های جهانی چنین می‌کنند و نتیجه این رقابت «دومینوی» از «زوال دولت و جنگ فرقه‌ای» در برخی از کشورهای عرب این منطقه بوده است (همان: ۱۷).

هم‌چنین، در فصل اول که مهم‌ترین اطلاعات در مورد عنوان کتاب در اختیار خواننده گذارده شده و به‌منزله مقدمه پایه و اساس کتاب شناخته می‌شود، هیچ توضیحی درباره ثبات و تغییر یا نظم و فروپاشی ارائه نشده و نمی‌توان فهمید که نظر نویسنده درباره جایگاه دولت‌ها به‌ویژه دولت‌های خاورمیانه در نظام بین‌الملل چیست؛ آیا این دولت‌ها از حاکمیت مطلق برخوردارند یا نوعی سلسله‌مراتب قدرت و نفوذ میان آنان حاکم است؟ از اشاره‌های پراکنده نویسنده در فصول مختلف به نظام‌های سیاسی حاکم بر کشورهای خاورمیانه که عمدتاً بر پایه اقتدارگرایی سنتی و موروثی استوار و تنها تعداد اندکی از آن‌ها آن هم در دوره‌های محدودی از ویژگی دموکراتیک برخوردار بوده‌اند که همین‌ها نیز دست‌خوش

نابه‌سامانی و تهدید ازسوی گروه‌های غیردموکراتیک‌اند، می‌توان فهمید که منظور نویسنده این است که نظام بین‌الملل یک نظم آنارشیک است و همکاری قدرت‌های بزرگ جهانی با هم و همراه قدرت‌های منطقه‌ای می‌تواند نظم و ثبات در منطقه خاورمیانه را تحکیم بخشد. علاوه‌براین، از نظر وی، نظم و دولت به‌لحاظ مفهومی یک‌سان و مترادف یک‌دیگر گرفته شده است. از این رو و به‌منظور پرهیز از گسست و شکاف میان محتوای متن این فصل، پیش‌نهاد می‌شود که عنوان «بهار عربی و بی‌ثباتی کشورهای عربی» تناسب بیشتری با محتوای کتاب داشته باشد.

البته مترجمان این اثر در «مقدمه مترجمان» به یک «نقطه‌ضعف» دیگری نیز اشاره کرده‌اند که «هیچ‌گونه اشاره‌ای به تأثیر عوامل اقتصادی و اجتماعی در بروز ناآرامی‌ها و تأثیر آن‌ها بر نقش منطقه‌ای انقلاب‌های عربی ندارد» (همان: ۱۳)، اما مهم‌تر از این، غفلت نویسنده در تبیین بحث اصلی خود یعنی فروپاشی نظم در خاورمیانه است که توضیح نمی‌دهد چرا این ناآرامی‌ها یا بهار عربی باید صرفاً در برخی کشورها مانند تونس، مصر، و سوریه رخ دهد و اگر «دومینویی» در کار باشد و هر قیامی به‌منزله «کاتالیزور» برای «قیام‌های مشابه» عمل بکند، چرا برخی دیگر مانند مراکش، در غرب جهان عرب، و عمان، در شرق آن، از مصائب این قیام‌ها یعنی «زوال دولت و جنگ فرقه‌ای» در امان مانده‌اند؟ (همان: ۱۶-۱۷).

اگر قرار بود این کتاب اثری در زمینه نظریه‌پردازی درباره خاورمیانه و نظام بین‌الملل تلقی شود، به‌نظر می‌رسد که از این هدف بازمانده است؛ چراکه نویسنده با به‌کارگیری واژگانی مبهم مانند «تمام یا اکثر ریشه‌های این کشمکش در خاورمیانه به هم وابسته‌اند» (همان: ۲۳) نه تنها از تعمیم‌بخشیدن طفره رفته، بلکه دست‌خوش تردید نیز شده است، چراکه میان «تمام» و «اکثر» موارد نقض بسیاری می‌تواند قرار گیرد و معلوم نیست این «اکثر» مطلق است یا نسبی.

نویسنده در تناقضی آشکار و برخلاف چهارچوب نظری خود بارها به نقش قدرت‌های منطقه‌ای مانند ترکیه، ایران، و عربستان سعودی در تحولات عربی استناد می‌کند، اما وقتی به ناآرامی بحرین می‌رسد و حتی باوجودی که از «میزبانی فرمان‌دهی ناوگان پنجم دریایی آمریکا» در آن‌جا یاد می‌کند، دخالت ایران در این ناآرامی را «افسانه توطئه ایران» معرفی و هرگونه توطئه خارجی و نسبت‌دادن به «طرح شیعه - ایرانی» را مردود تلقی می‌کند (همان: ۳۸). طبق چهارچوب نظری نویسنده، نمی‌توان پذیرفت که یک اقلیت شیعه در همسایگی ایران گرفتار ناآرامی داخلی شده باشد، اعتراض قانونی آنان ازسوی حکومت

سرکوب شود، و ایران در این زمینه بی تفاوت باشد چه رسد به این‌که این گروه شیعه اکثریت کشور را نیز به خود اختصاص داده باشد. دخالت آشکار ایران در این زمینه را می‌توان در بیانیه شدیداللعن قاسم سلیمانی، فرمان‌ده نیروی قدس سپاه پاسداران، مشاهده کرد که ۱۳۹۵/۳/۳۱ و در پی سلب تابعیت شیخ عیسی قاسم، رهبر شیعیان بحرین، به آل خلیفه چنین هشدار داده بود:

تجاوز به حریم آیت‌الله شیخ عیسی قاسم خط قرمزی است که عبور از آن شعله‌ای از آتش را در بحرین و سراسر منطقه پدید خواهد آورد و برای مردم راهی جز مقاومت مسلحانه باقی نخواهد گذاشت. قطعاً تاوان آن را آل خلیفه پرداخت خواهد کرد و نتیجه آن جز نابودی این رژیم سفاک نخواهد بود (<http://www.farsnews.com>).

یک فصل کتاب به کشمکش «اسرائیل - فلسطین» اختصاص یافته و با انتخاب این عنوان تلاش شده تا این کشمکش عمدتاً نتیجه رفتار این دو طرف جلوه داده شود، اما نکته مهم این است که از ابتدای اعطای قیمومیت فلسطین به بریتانیا تاکنون کشورهای عربی هیچ‌گاه خود را از سرنوشت فلسطین خارج ندانسته و این رأی و اقدام خود را در قطع‌نامه‌های مجمع عمومی سازمان ملل و عملیات نظامی علیه اسرائیل نشان داده‌اند. کشورهای اسلامی غیرعربی از جمله مهم‌ترین این‌ها در منطقه یعنی ایران و ترکیه نیز هستند که همواره به این مسئله به‌منزله یک مسئله اسلامی نگریسته‌اند و تشکیل سازمان همکاری اسلامی در پی آتش‌سوزی در قبله نخست مسلمانان در ۲۵ سپتامبر ۱۹۶۹ و شناسایی وضعیت یک دولت مستقل برای سازمان آزادی‌بخش فلسطین به نمایندگی از مردم فلسطین، تلاش دسته‌جمعی برای آزادی فلسطین از اشغال‌گری اسرائیل، نشانه‌ای از این همت «امت اسلامی» برای حل کشمکشی است که بهتر است با عنوان «جهان اسلام - اسرائیل» یاد کرد و حتی عنوان حداقلی «جهان عرب - اسرائیل» نیز کافی نیست.

نکته دیگر این‌که نویسنده معتقد است «یهودیان مذهبی و ملی‌گرایان افراطی غیرمذهبی اسرائیل هستند که منطقه بین رودخانه اردن و دریای مدیترانه را متعلق به اسرائیل می‌دانند» (همان: ۵۸)، درحالی‌که روی پرچم اسرائیل دو نوار آبی‌رنگ در دو طرف ستاره شش‌گوش داود نمادی از وسعت سرزمین پادشاه سلیمان، «از نیل تا فرات»، است که آرمان یهودیان می‌رود (<http://article.tebyan.net>) بسیار فراتر از نهر اردن تا بحر مدیترانه، دربرگیرنده بسیاری از کشورهای همسایه اسرائیل نیز خواهد شد.

از نظر سازواری محتوای علمی اثر با مبانی و اصول دینی و اسلامی باید گفت که نویسنده اسلام‌گرایی را یک «ایدئولوژی سیاسی مبهم» نامیده که بر اثر «تشخیص جریان‌های اسلام‌گرا از امراض جوامع مسلمین» به وجود آمده (ایوب: ۱۳۹۴: ۲۵) و مدعی است «اسلام در پاره‌ای از آشکال یا مدل‌ها باید به چهارچوب قانونی و خط‌مشی‌های سیاسی دولت‌هایی که بیش‌تر جمعیت آن‌ها را مسلمانان تشکیل می‌دهند جهت دهد» (همان). نویسنده دلیل خود بر این ادعا را احزاب و جنبش‌های اسلام‌گرایی می‌داند که «اساساً طی قرن بیستم شکل گرفتند و در نتیجه تعامل جوامع اسلامی با غرب و در موضع ضعف به وجود آمدند» (همان) و در ادامه به مواردی از اختلافات نظری و رفتاری میان مذاهب و فرقه‌های اسلامی استناد می‌کند. شاید در نگاه نخست چنین استدلالی درست باشد، اما اگر همین استدلال به دیگر ایدئولوژی‌ها و اساساً دیگر مفاهیم نیز تعمیم داده شود، آن‌گاه هرچه هست «مبهم» خواهد نمود. اختلافات نظری و رفتاری میان سکولارها، لیبرال‌ها، کمونیست‌ها، و دیگر ادیان نیز بسیار است، اما در طی تاریخ با چنین عناوینی شناخته شده و از دیگر موارد مشابه، متمایز گشته‌اند.

گرچه نویسنده این کتاب یک هندی‌تبار آمریکایی است و در اثر خود از منابع متعدد کتاب، مقاله، و خبر استفاده کرده، بیش‌ترین اتکای وی به منابع غربی است و حتی وقتی از افکار سیدقطب و مسلمانان در خاورمیانه و از جمله بحث هسته‌ای ایران سخن به میان می‌آورد عموماً بر منابع دست‌دوم استناد کرده و به نظر می‌رسد به منابع عربی، فارسی، ترکی، و عبری اصلی مراجعه نکرده یا شاید اساساً تسلطی به زبان‌های این منابع نداشته است. تاریخ انتشار منابع کتاب نیز متناسب با زمان انتشار نسخه اصلی به زبان انگلیسی حداکثر مربوط به سال ۲۰۱۳ (پنج سال پیش) است که باتوجه به سیر پرشتاب رخدادهای مصر، سوریه، و ایران دیگر اعتبار خود را از دست داده‌اند. از آن‌جاکه ترجمه این کتاب در سال ۱۳۹۴ (سه سال پیش) انجام شده، از مترجمان این اثر انتظار می‌رفت از منابع به‌روزتری استفاده کرده و اطلاعات جدیدتری را در پانوشته‌های خود به متن اصلی اضافه می‌کردند. البته این اهمال درباره مفاهیمی که چندان جدید هم نیستند مثل «ادبیات اورولی» جان کری، وزیر خارجه آمریکا (همان: ۱۳۶) نیز وجود دارد که برای خوانندگان فارسی این اثر نامفهوم مانده است.

مترجمان این اثر همان‌طور که در مقدمه خود اظهار کرده‌اند در ترجمه این اثر تلاش کرده‌اند «ضمن انتقال دقیق مباحث، از ترجمه ثقیل و تحت‌اللفظی پرهیز، و متن روانی مهیا گردد» و نهایت تلاش خود را برای «امانت‌داری و انعکاس نظرات مؤلف» به کار

بسته‌اند (همان: ۱۳). نمونه بارز این تعهد مترجمان اضافه کردن واژه «(فارس)» در داخل پراتز در همه مواردی است که نویسنده از واژه «خلیج» برای اشاره به خلیج فارس استفاده کرده است (همان: ۱۰۰، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۲۰). باین حال به نظر می‌رسد که در مواردی، این دقت دست‌خوش مصلحت‌سنجی‌های بیش‌تر ارزشی مترجمان شده باشد که عبارت‌اند از:

۱. هنگامی که اثر از کشورهای عربی خاورمیانه با عنوان «متحجر و محافظه‌کار» یاد می‌کند (همان: ۱۶) واژه «متحجر» اشاره به عصر حجر، واپس‌گرایی، و مخالفت با نوگرایی دارد، درحالی‌که تأکید اصلی کتاب بر اقتدارگرایی و محافظه‌کاری این کشورها بوده است و واژه «متحجر» معادل توهین‌آمیزی است که احتمالاً از سوی مترجمان یا ناشر انتخاب شده باشد؛

۲. تنها در یک مورد که ادعای نویسنده درباره «جبهة النصره» که «از ادغام با القاعده عراق سر باز زده است» مطرح شده، حاشیه‌ای در پانوشت وارد و اطلاعات نویسنده «ناکافی» توصیف شده است، اما معلوم نیست که این حاشیه از سوی ناشر بوده یا مترجمان (همان: ۹۴). در جایی دیگر که نویسنده سخن از حزب‌الله لبنان رانده و آن را به‌نقل از «مناظرات غربی به‌عنوان گروهی تروریستی» توصیف کرده، ولی در داخل متن و به‌صورت جمله توضیحی آمده است «و به‌نظر می‌رسد اشاره به این جریان به‌عنوان جنبش مقاومت اسلامی صحیح‌تر خواهد بود» که باز معلوم نیست نظر نویسنده چنین است یا مترجمان آن را اضافه کرده‌اند (همان: ۴۶)؛

۳. مترجمان در موارد بسیاری از واژه (mandate) به‌مثابه «قیمومیت» یاد کرده‌اند و هیچ تفاوتی میان قیمومیت بریتانیا بر فلسطین در دوره میان دو جنگ جهانی اول و دوم و اشغال‌گری اسرائیل که تاحال حاضر ادامه یافته است قائل نشده‌اند (همان: ۵۵)؛ درحالی‌که «قیمومیت» رژیم بود که اول بار در ماده ۲۲ میثاق جامعه ملل به‌منزله «نخستین روش برای اثربخشیدن عملی» به اصلی که بر طبق آن سرنوشت مستعمرات قدرت‌های شکست‌خورده در جنگ و سرزمین‌هایی که از سوی «مردمی» که هنوز قادر به ایستادگی تحت شرایط دشوار جهان مدرن نیستند» به سکونت درآمده بود و بایستی به «ملت‌های پیشرفته‌ای که بتوانند این مسئولیت را برعهده گیرند» محول گردد، شناسایی شد. یک کمیته دائمی نیز برای «دریافت و ارزیابی گزارش‌های سالیانه کشورهای قیم و ارائه پیشنهادهای به شورا درخصوص کلیه مسائلی که به نظارت بر سرزمین‌های تحت قیمومیت مربوط می‌شد» تشکیل شده بود. براساس این رژیم بین‌المللی جدید، سرزمین‌های تحت قیمومیت به سه دسته تقسیم می‌شدند که برطبق میزان «توسعه‌یافتگی

مردم، موقعیت جغرافیایی سرزمین، شرایط اقتصادی و دیگر موارد مشابه» متفاوت بود. هم‌چنان‌که فیلد هاوس استدلال می‌کند، تغییر فاحشی در مفهوم و اداره سیستم استعماری پدید آمده بود و آن این‌که «این سرزمین‌ها، برخلاف عنوان مستعمرات تمام‌عیار که به دولت خاصی واگذار می‌شد، در قالب قیمومیت تحت نظارت کمیته دائمی قیمومیت جامعه قرار می‌گرفت» (Fieldhouse 1966: 236; Miller 1928: vol. 1, 118). رژیم قیمومیت با پایان کار جامعه ملل نیز پایان یافت و طبق منشور ملل متحد رژیم (trusteeship) یا «تولیت» جای آن را گرفت. بنابراین برای اشغال‌گری اسرائیل بر فلسطین و در صورت رعایت امانت در معادل‌یابی، باید از این معادل یا معادل «سرپرستی» استفاده شود. در همین زمینه، مترجمان از عبارت «هلال شیعی تحت قیمومیت ایران» نیز سخن رانده‌اند (ایوب ۱۳۹۴: ۱۴۰)، درحالی‌که اگر چنین نفوذی واقعی هم باشد، نه‌تنها موردشناسایی بین‌المللی قرار نگرفته، بلکه استعاره‌گرفتن از یک رژیم بین‌المللی منسوخ شده از دوره جامعه ملل درست نیست؛

۴. در جایی وقتی صحبت از قطر به‌میان آمده از آن به‌عنوان «امارت کوچک» یاد شده (همان: ۹۰)، درحالی‌که گرچه وسعت آن به اندازه هریک از امیرنشین‌های هفت‌گانه امارات متحده عربی باشد، نام آن دولت قطر است و اگر بخواهد به ماهیت آن اشاره کند باید از امیرنشین کوچک استفاده کند؛

۵. در این کتاب چنین آمده که حکومت اخوان‌المسلمین مصر در زمان ریاست جمهوری مرسی نوعی «وابستگی ایدئولوژیکی» به حماس داشته است (همان: ۶۵، ۷۷)، اما معادل درست در این‌جا «پیوستگی ایدئولوژیکی» است، چراکه طبق نوشته‌های کتاب این حماس است که از اخوان‌المسلمین مصر خط و ربط گرفته و هم‌چنان نیز می‌گیرد؛

۶. مترجمان از یک‌دست‌کردن ترجمه برخی مفاهیم نیز بازمانده‌اند که از جمله گاهی از «قدرت‌های بیرونی» و گاهی از قدرت‌های خارجی (همان: ۸۱) و گاهی نیز از «وساطت قدرت‌های خارجی» (همان) و هم‌زمان از «رقابت» آنان در یمن یاد کرده است. در جایی نیز از «نظام‌های پیچیده» یاد شده (همان: ۱۰۷) که باید به «سامانه‌های پیچیده» ترجمه می‌شد، چراکه اشاره به تجهیزات هسته‌ای دارد.

۶. نتیجه‌گیری

این اثر گرچه از جذابیت و دقت بسیاری در تبیین وضعیت اسفبار کشورهای عربی تحت سلطه نظم‌های اقتدارگرای سستی برخوردار است و به‌خوبی رقابت قدرت‌های

منطقه‌ای و جهانی برای تغییر این وضعیت مطابق با امیال و منافع خودشان را به‌تصویر کشیده، در موارد متعددی دارای ابهامات و اشکالات شکلی و محتوایی است که در چاپ بعدی آن نیازمند یک بازنگری کلی است. مهم‌ترین نقاط ضعف این کتاب در زمینه محتوایی عدم ارائه یک تعریف منسجم و چهارچوب مفهومی درباره خاورمیانه، نظم دولتی، و عوامل مختلف بروز فروپاشی دولت است. تناسب‌نداشتن عنوان کتاب و محتوای فصول مختلف حکایت از دشواری پیوند دادن مقاله‌های مختلف از سوی نویسنده است. نویسنده تلاش بسیار سودمندی در معرفی وضعیت کشورهای عربی دست‌خوش ناآرامی‌های موسوم به «بهار عربی» کرده است، اما بیش‌تر بر علل تاریخی و رقابت خارجی تأکید کرده و راه‌حلی که ارائه می‌کند براساس برد - برد طرف‌های درگیر است. البته موضوعات موردبررسی در این کتاب به دوره زمانی ۲۰۱۳ که کتاب به زبان اصلی منتشر شده محدود شده است، اما وقتی ترجمه این اثر دو سال بعد وارد بازار می‌شود انتظار می‌رود که مترجمان این اثر در یک فصل اضافی با عنوان «سخن پایانی مترجمان» یا در پانویشت خود آخرین تحولات بهار عربی در کشورهای موردبحث کتاب و توافق هسته‌ای ایران و ۵+۱ (برجام) را اضافه و به‌روزرسانی می‌کردند.

کتاب‌نامه

- ایوب، محمد (۱۳۹۴)، *خاورمیانه از فروپاشی تا نظم‌یابی*، ترجمه مهدی زبانی و سجاد بهرامی مقدم، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- «پرچم اسرائیل نماد چیست؟» (۱۳۹۶)، ۷ شهریور در: <<http://article.tebyan.net>>.
- جعفری، عباس (۱۳۷۳)، *فرهنگ بزرگ گیتی‌شناسی (اصطلاحات جغرافیایی)*، تهران: گیتی‌شناسی.
- درایسدل، آلاسدر و جرالدا اچ. بلیگ (۱۳۸۳)، *جغرافیای سیاسی خاورمیانه و شمال آفریقا*، ترجمه دره میرحیدری (مهاجرانی)، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- غفاریان، سیروس (۱۳۷۷)، «خاورمیانه؛ رایج‌ترین اصطلاح ژئوپلیتیکی در فرهنگ سیاسی قرن»، *روزنامه ایران*، ۱۳۷۷/۳/۹-۸.
- قالیباف، محمدباقر (۲۴ مرداد ۱۳۸۸)، «خاورمیانه، ژئوپلیتیک نوین، و چالش‌های ایران و آمریکا»، *اطلاعات*.
- کمپ، جفری و رابرت هارکاو (۱۳۸۳)، *جغرافیای استراتژیک خاورمیانه*، ترجمه سیدمهدی حسینی متین، ج ۱، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- نقیب‌زاده، احمد (۱۳۷۳)، «جامعه اروپا و مسائل خاورمیانه»، *فصل‌نامه مطالعات خاورمیانه*، ش ۲، پاییز.

- Adelson, Roger (1995), *London and the Invention of the Middle East: Money, Power, and War, 1902–1922*, Yale University Press.
- Ayoob, Mohammed (2002), “Inequality and Theorizing in International Relations: The Case for Subaltern Realism”, *International Studies Review*, vol. 4, no. 3.
- Ayoob, Mohammed (2014), *Will the Middle East Implode*, Cambridge, Politiy Press.
- Beaumont, Peter et al. (1988), *The Middle East: A Geographical Study*, David Fulton Publishers Ltd.
- Davison, Roderic H. (1960), “Where is the Middle East?”, *Foreign Affairs*, vol. 38, no. 4.
- Fieldhouse, David Kenneth (1966), *The Colonial Empires: A Comparative Survey from the Eighteenth Century*, London: Weidenfeld and Nicolson.
- Haeri, Safa (2004), “Concocting a 'Greater Middle East' Brew”, *Asia Times*.
- Hunter, Robert, (1940), *Revolution: Why, How, When?*, New York: Harper and Brothers.
- Miller, David Hunter (1928), *The drafting of the Covenant*, New York: G.P. Putnam's Sons.
- Neumann, Sigmund (1949), “The International Civil War”, *World Politics*, I (April).
- Novikova, Gayane (2000), “Armenia and the Middle East”, *Middle East Review of International Affairs*, December, Retrieved 19 August 2017
- Palmer, Michael A. Guardians of the Persian Gulf (1992), *A History of America's Expanding Role in the Persian Gulf, 1833–1992*, New York: The Free Press.
- Rosenau, James N. (1992), “Governance, Order, and Change in World Politics”, in: James N. Rosenau, and Ernst-Otto Czempiel, *Governance Without Government: Order And Change In World Politics*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Stone, Lawrence (1966), “Theories of Revolution”, *World Politics*, vol. XVIII, (Jan.).
- <http://www.farsnews.com/printable.php?nn=13950331001400>
- http://www.fmprc.gov.cn/mfa_eng/wjb_663304/zzjg_663340/xybfs_663590/
- <http://www.lse.ac.uk>
- <http://www.state.gov/p/nea/ci>
- <http://www.worldatlas.com/webimage/countrys/me.htm>